

جلسه ی یازدهم

- ۲ مقدمه
- ۳ اقوال مختلف در تفسیر آیه ۲۴ سوره ی انفال.....
- ۳ قول اول: مانع شدن از رفتن مؤمن به کفر.....
- ۳ قول دوم: حیلوله در مقابل مطلق معاصی.....
- ۴ قول سوم: گرفتن عقل و فهم.....
- ۴ قول چهارم: خدا، نزدیک ترین به انسان.....
- ۴ قول پنجم: قلب، دست خداست.....
- ۵ قول ششم: خواسته انسان.....
- ۵ قول هفتم: تمنیات آینده.....
- ۵ قول هشتم: مرگ.....
- ۵ قول نهم: علم الهی.....
- ۶ قول دهم: زایل کردن غم و خوف.....
- ۶ قول دیگر در تفسیر انوارالتنزیل.....
- ۶ جمع بندی: قریب بودن به انسان.....
- ۷ روایات درباره آیه شریفه «واعلموا...».....
- ۷ طایفه اول: حائل بین کفر و ایمان.....
- ۷ طایفه دوم: جلوگیری از انحراف فطرت و گرایش به گناه.....
- ۷ روایت اول: حفظ فطرت.....
- ۸ روایت دوم: دوری از گناه.....
- ۸ تحلیل روایات درباره ماده «یحول».....
- ۹ جمع بندی اقوال.....
- ۱۰ مفهوم مرء.....

- ۱۰ مرء و جان آدمی.....
- ۱۱ احتمالات در مفهوم قلب.....
- ۱۲ دو رویکرد کلی آیه «یحول».....
- ۱۲ رویکرد اول: یکسان بودن مرء و قلب.....
- ۱۲ قلب به معنای حقیقت نفس.....
- ۱۳ نظر علامه درباره حیلولة.....
- ۱۳ تحلیل کنایه ای حیلولة.....
- ۱۴ حقیقی بودن یحول.....
- ۱۵ رویکرد دوم: کلیت وجود انسان و قلب به معنای نفس.....
- ۱۵ احاطه قیومی خداوند متعال.....
- ۱۶ توجیه احتمال اول و دوم.....
- ۱۶ رویکرد سوم: قلب به معنای قوه عاقله.....
- ۱۷ تجربه بشری درباره حیلولة.....

مقدمه

بحث در آیهی شریفه‌ی «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» است، شاید حدود ده مبحث در این جا ذیل آیه مطرح شد و نهایتاً می‌رسیم به آن چه که به مناسبت آن این آیه را مطرح شد و آن مفهوم «حیلولة الله بین المرء و قلبه» است، با توجه به مجموعه‌ی نکاتی که در مفردات آیه و احیاناً در نکات ترکیبی آیه عرض کردیم، با گذر از آن‌ها به مفهوم حیلولة می‌رسیم و قبل از آن که به احتمالاتی که در این آیه متصور است و مطرح است، پردازیم.

اقوال مختلف در تفسیر آیه ۲۴ سوره‌ی انفال

یکی اقوالی است که مفسرین دارند که اقوال بسیار متعددی است و در تفاسیر مختلفی که آمده است و شاید بهتر از همه در تفسیر زاد المسیر که مال ابن جوزی است، در قرن ششم، که از اهل سنت بوده است، که از تفاسیر چهار پنج جلدی است و تجدید چاپ هم شده است و در این نرم افزار هم وجود دارد که تفسیر نسبتاً خوبی است و معمولاً نوعی دسته بندی اقوال و وجوه در آیات دارد.

این دسته بندی به این جامعیت به نحوی در تفسیر فخر آمده است و در اینجا شاید جامع‌تر آمده است که خلاصه‌ی متن آن را بیان می‌کنیم، پس در تفسیر زاد المسیر ابن جوزی است و در ذیل همین آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «فِيهِ عَشْرَةُ اقوال» که می‌گوید ده قول در این «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» وجود دارد که به ترتیب این ده قول را به این شکل آورده است

قول اول: مانع شدن از رفتن مؤمن به کفر

اول این که معنای اول این است که «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یعنی «يَحُولُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَالْكَفْرِ»، مانع می‌شود از این که مؤمن به سمت کفر برود، که این را از ابن عباس نقل کرده است و همین طور سعید ابن جبیر، این یک معنا است.

قول دوم: حیلولة در مقابل مطلق معاصی

قول دوم که در این تفسیر از مجاهد و ابن انباری نقل کرده است، این است که «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یعنی «يَحُولُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَالْمَعْصِيَةِ وَالْعِصْيَانِ وَالْكَافِرِ وَالطَّاعَةِ» که در این جا در معنای آیه شمول بیشتری داده است که حیلولة الله در معنای اول حیلولة خداوند بین مؤمن و کفر بود و در این جا از یک طرف بین مؤمن و مطلق معاصی است و از طرف دیگر «الْكَافِرِ وَالطَّاعَةِ» این دو معنای اول و دومی است که در این جا آمده است، این معنا در بسیاری از تفاسیر دیگر اهل سنت و احیاناً امامیه هم آمده است.

البته بعضی در این اشکال کردند که در این نوعی جبر است ولی به نظر می‌آید که حمل بر صحتی هم دارد و توجیهی هم دارد که هیچ یک از این دو تفسیر مستلزم جبر نباشد، در واقع حیلولة ی خداوند بین مؤمن و کفر یا بین مؤمن و معاصی همان صیانت از مؤمن است بعد از این که ایمان اختیاری دارد و این توفیقی است که خدا عاید او

می‌کند و این حیلولة می‌تواند حیلولة‌ی جبری نباشد، حیلولة‌ای است که اولاً بر اساس اختیار خود شخص است و ثانیاً این حیلولة هم در حد جبر نمی‌رسد.

بنابراین توجیه صحیح می‌تواند داشته باشد، اگر از آیه بتوانیم این معنا را استفاده کنیم، توجیهی هر دو قول می‌تواند داشته باشد که در آن جبر نباشد و در آن جایی که می‌گوید «يَحُولُ بَيْنَ الْكَافِرِ وَالطَّاعَةِ» اضلال مذموم هم نباشد، بلکه همان عذاب استدراجی است که در نتیجه‌ی انتخاب بد خودش است. این دو قول است که قول اول را از ابن عباس و سعید ابن جبیر نقل کرده است و قول دوم هم ضحاک و فرّاً است.

قول سوم: گرفتن عقل و فهم

قول سوم «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» به معنای این که «يَحُولُ بَيْنَ الْإِنْسَانِ وَقَلْبِهِ» به معنای این که «يَتْرُكُهُ لَا يَعْقِلُ» عقل را و فهم را از او می‌گیرد و به درجه و مرحله‌ای می‌رسد که خدا قوای عقلانی را از او سلب می‌کند، حائل بین او و قلبش می‌شود یعنی قوای عقلش را از او می‌گیرد، که از مجاهد نقل شده است.

قول چهارم: خدا، نزدیک‌ترین به انسان

معنای چهارم «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یعنی «إِنَّ اللَّهَ قَرِيبٌ إِلَى الْمَرْءِ، لَا يَخْفَى عَلَيْهِ الشَّيْءُ» که این هم می‌تواند دو معنا باشد و هم می‌تواند یک معنا باشد، ولی در این جا در یک معنا جمع کرده است که «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یعنی خدا از هر چیزی به انسان نزدیک‌تر است، حتی از خودش، که به نحوی مرحوم علامه هم این را می‌فرمایند، که این از قتاده نقل شده است.

قول پنجم: قلب، دست خداست

معنای پنجم به این شکل است که «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یعنی «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ فَلَا يَسْتَطِيعُ إِيمَانًا وَلَا كُفْرًا إِلَى بَإِذْنِهِ» یعنی قلب او دست خداست و هر تحولی در او باید با اذن الهی باشد که این هم باز به یک مفهوم غیر جبری قابل تفسیر است و این طور نیست که حتماً ملازم با یک جبر باشد.

قول ششم: خواسته انسان

معنای ششم این است که «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ هَوَاهُ» یعنی خواهسته‌ی او، این جا آمده است «وَ هَوَاهُ» که شاید یک معنای مذمومی در آن باشد، شاید هم معنای مطلق باشد.

قول هفتم: تمنیات آینده

معنای هفتم هم قریب به همین است که از ابن قطیبه نقل شده است که «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» در معنای ششم یعنی «بَيْنَ الْمَرْءِ وَ هَوَاهُ»، و در معنای هفتم یعنی «بَيْنَ الْمَرْءِ وَ مَا يَتَمَنَّى مِنْ طَوْلِ الْعُمَرِ وَ...» که این دو معنا خیلی به هم نزدیک است، و ممکن است معنای ششم هواهای عاجل و اکنون باشد و در معنای هفتم تمنیات آینده باشد که احياناً هم معلوم است که نمی‌شود ولی بالاخره آرزوهایی است که دارد. پس این دو معنا خیلی به هم نزدیک است البته با این تفاوتی که عرض کردیم. پس هوا امر عاجل و یا میسری است ولی در این جا تمنیات است که مستقبل است و احياناً هم غیر قابل اصول است.

قول هشتم: مرگ

«يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی «يَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رُوحِهِ بِالْمَوْتِ» یعنی او را می‌می‌راند.

قول نهم: علم الهی

«يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی «بِعِلْمِهِ فَلَا يُضْمِرُ الشَّيْءَ إِلَّا وَ هُوَ عَالِمٌ بِهِ» یعنی با علم خودش بین او و قلبش فاصله می‌شود یعنی می‌خواهد بگوید آن قدر نزدیک است که آگاهی او به هر چه در قلب او است شمول دارد.

قول دهم: زایل کردن غم و خوف

معنای دهم که در این جا آمده است «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی «يَحُولُ بَيْنَمَا يَوْقَعُهُ فِي قَلْبِهِ مِنْ خَوْفٍ أَوْ أَمْنٍ، فَيَأْمَنُ بَعْدَ خَوْفِهِ» یعنی ابتدا یک خوفی آمده است یا غمی آمده است و بعد خدا آن را زایل می‌کند که این در مواقع جنگ و از این قبیل است که ابتدا ممکن است رعبی ایجاد شود و بعد خدا به آن شخص یا اشخاص طمأنینه می‌دهد.

قول دیگر در تفسیر انوارالتنزیل

بر این اقوال می‌شود یک معنای دیگری افزود که این در تفاسیری آمده است از جمله در انوارالتنزیل که در همین نرم افزاز هم است و در واقع می‌شود گفت یا نوعی ادامه‌ی تفسیر نهم است و یا نوعی وجه و احتمال یازدهمی است که می‌شود بر این‌ها افزود، که این طور است: «تَنْبِيهُ عَلَى أَنَّهُ مُطَّلَعٌ عَلَى مَكْنُونَاتِ الْإِنْسَانِ مِمَّا عَسَى أَنْ يَغْفَلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ» یعنی خدا بر مکنونات انسان آگاه است، از آن مکنوناتی که «عَسَى أَنْ يَغْفَلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ» که احیاناً خود شخص از آن آگاه نیست که این نزدیک می‌شود به آن چه که در حوزه‌ی ضمیر ناخودآگاه و مکنونات مورد غفلت خود انسان می‌آید.

جمع بندی: قریب بودن به انسان

سایر تفاسیر هم تقریباً هر چه گفته‌اند در حول یکی از همین‌ها یا چند مورد از این‌ها دور می‌زند و شاید بتوان گفت خیلی نکته‌ی جدیدی وجود ندارد، به جز تحلیلی که مرحوم علامه مقداری دقیق‌تر بیان کرده است و آن هم به یکی از همین وجوه برمی‌گردد، منتها به همان «قَرِيبٌ إِلَى الْمَرْءِ» که احتمال چهارم بود منتها با یک بیان فلسفی که مرحوم علامه دارد.

این یک نگاه اجمالی به آن چه که در تفاسیر در بیان مقصود از این آیه‌ی شریفه آمده است که تقریباً می‌شود گفت یازده یا دوازده بیان در تفسیر این آیه آمده است. تفسیر هم که می‌گوییم طبعاً کمی معنای اعم دارد، بعضی حالت تطبیق دارد و احیاناً نمی‌خواهد بگوید همین است و لا غیر ولی به هر حال این مجموعه‌ی احتمالاتی است که وجود دارد یا به نحو تفسیر و یا به نحو تطبیق و یا به نحوی که غیر قابل جمع نیستند.

روایات درباره آیه شریفه «واعلموا...»

مقدمه‌ی دیگر این است که دو دسته روایاتی است که در ذیل این آیه‌ی شریفه وارد شده است که آن روایات در حقیقت دامنه‌ی بحث را توسعه می‌دهد، گویا در آن روایات، یک دسته به این اقوال برمی‌گردد که بعد خواهیم گفت و یک دسته هم گویا غیر از این یازده تعبیری که ما داشتیم، یک تفسیر یا تعبیر یا تطبیق جدیدی به عنوان دوازدهمین محور می‌تواند به حساب آید.

طایفه اول: حائل بین کفر و ایمان

اما طایفه‌ی اول که به یکی از همین اقوال یا تفاسیر برمی‌گردد، روایاتی است که از اهل سنت نقل شده است و در روایات خاصه نیست و در درالمنثور ذیل همین آیه آمده است که مرفوعه هم است و آمده است که: «وَرُويَ أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ وَالْإِيمَانِ». یکی دو روایت در این جا به صورت مرفوعه یا مرسله از پیامبر بزرگوار اسلام در مجامع روایی عامه نقل شده است، که در واقع این روایت مؤید همان قول اول و احیاناً دوم است و بیشتر منطبق بر قول اول است که در تفسیر زادالمسیر آمده بود. این یک طائفه که طبعاً این‌ها مرسله است و در عامه هم به عنوان روایت مرفوع المرسله تلقی می‌شود ولی با قول اول منطبق است.

طایفه دوم: جلوگیری از انحراف فطرت و گرایش به گناه

و اما طائفه‌ی دوم که وجه دوازدهم به شمار می‌آید، دو روایتی است که از خاصه نقل شده است، که این دو روایت در ذیل همین آیه در درالمنثور نقل شده است که به نظر از خصال و معانی‌الخبار هم نقل شده است، در همان درالمنثور منبع آن را هم دارد منتها سند را در این جا بیان می‌کنیم.

روایت اول: حفظ فطرت

روایت این است که احمد ابن محمد ابن خالد برقی عن علی ابن حکم عن هشام ابن سالم فی قول الله عزّ و جل «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، نقل می‌کند که این‌طور امام فرمودند، قال هم دارد که تعیین نشده است که کدام یک از ائمه است ولی تناسب نقل هشام و... این است که معمولاً این را حمل می‌کنند بر نقل از معصوم، که حضرت این‌طور فرمودند که مفهوم آیه این است که «يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ» مانع می‌شود از

این که فطرت و وجدان او در اعماق وجودش منحرف شود، حتی خطا هم که می‌کند اگر به خود برگردد فطرت و وجدان او می‌گوید خطا کردم، نمی‌گذارد که آن راهنمای عقل و وجدان و فطرت در وجود کسی خاموش شود و همان هم حجت بر شخص است.

در هر حال «يَعْلَمُ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ» یعنی اگر در هر حال ولو این که «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعِي» هم باشد که در حد یک تخیلات است، اما اگر برگردد آن چراغ درونی به او می‌گوید این که انجام داده باطل است، نمی‌گوید این باطل حق است، «يَحْوُلُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ» این یک روایت است.

روایت دوم: دوری از گناه

روایت دوم این است: عن ابن بابوی عن محمد ابن حسن، حسن ابن احمد ابن ولید عن محمد ابن حسن الصّفّار و سعد ابن عبدالله عن ایوب ابن نوح عن ابن ابی عمیر عن هشام ابن سالم فی قول الله عزّ و جلّ و اعلموا که در آن جا هم دارد که قال یعنی فرمودند که تعیین امام نشده است و بین الباقرین و صادقین مردد است، فرمود «يَشْتَهِي سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ يَدُهُ وَ لِسَانُهُ وَ قَلْبُهُ، غَشِيَ شَيْءٌ مِّمَّا يَشْتَهِي»، میل او به سمتی می‌رود، یکی از تمایلات او به سمت گناهی می‌رود و اگر هم مرتکب آن شود «لَا يَأْتِيهِ إِلَّا وَ قَلْبُهُ مُنْكَرٌ، لَا يَقْبَلُ الَّذِي يَأْتِيهِ، يَعْرِفُ أَنَّ الْحَقَّ غَيْرُهُ» علی‌رغم این که تمایل او، او را به سمت یک معصیت سوق داد اما در همان حال هم «لَا يَأْتِيهِ إِلَّا وَ قَلْبُهُ مُنْكَرٌ، لَا يَقْبَلُ الَّذِي يَأْتِيهِ، يَعْرِفُ أَنَّ الْحَقَّ غَيْرُهُ» که این تفصیل بیشتری از آن است.

تحلیل روایات درباره ماده «يحول»

این دو روایت در درالمنثور است و روایاتی از ائمه‌ی هدی سلام الله علیهم اجمعین است. چون روایی این دو هشام ابن سالم است و امام را هم مشخص نکرده است، وحدت دو روایت محتمل است، مضمون هم که یکی است، گویا «يَحْوُلُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ» بوده است و آن هم توضیحی است که در ادامه داده شده است. به هر حال ممکن است یک روایت باشد و ممکن است دو روایت باشد.

اگر امام در این جا یکی بود، چون مضمون خیلی به هم نزدیک است و عبارات هم نزدیک است، احتمال وحدتش خیلی قوی بود ولی آن چه که مانع می‌شود که مطمئناً به وحدتش قائل شویم، این است که آن امامی که هشام از ایشان روایت می‌کند، مشخص نشده است.

در هر حال چه این یک روایت باشد و چه دو روایت باشد، سندها معتبر است، هم سند اولی معتبر است و هم سند دوم کاملاً معتبر است و همه‌ی روات توصیق خاص دارند و بی اشکال است. این را می‌شود بگوییم که یک نوع تعبیر یا تفسیر یا تطبیقی وجود دارد که به عنوان دوازدهمین تعبیر در این جا می‌شود به حساب آورد، «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی به نوعی صیانت از قلب او می‌کند و از آن آگاهی عمیق قلبی او صیانت می‌کند، گویا مانع می‌شود از این که انحرافی در عمق آن دریافت‌های فطری او حاصل شود. «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی مانع می‌شود که تصرفی و تغییری در عمق قلب او ایجاد شود.

جمع بندی اقوال

این نگاهی به اقوال مفسرین بود که ملاحظه کردید و این هم دو طائفه‌ی روایات که در این جا وجود دارد. حال ما باید ببینیم که این مجموعه اقوال قسیم هم هستند یا مقابل هم هستند؟ می‌شود آن‌ها را جمع کرد یا نمی‌شود جمع کرد؟ و این که آیا همه‌ی این‌ها می‌تواند در درون آیه به لحاظ مفهومی قرار بگیرد؟

این گنجایش در آن است که همه‌ی آن‌ها را بگیرد یا این که همه را نمی‌تواند بگیرد و تعدادی را می‌گیرد؟ این بحث‌ها و تعیین این احتمالات به یک مقدمات دیگری در خود بحث قلب و مرء و... برمی‌گردد که بخشی از آن را قبلاً بیان کردیم و بخشی را هم در این جا بیان می‌کنیم تا ببینیم بر اساس آن‌ها چه احتمالاتی در این جا متصور است.

آیا اصلاً هیچ ربطی با بحث ناخودآگاه انسان و شمول علم الهی نسبت به ناخودآگاه انسان دارد یا ندارد؟ در آیه‌ی اول چنین شمولی در آیه بود، گرچه گفتیم اثبات یک ناخودآگاه با آن مفاهیمی که در تئوری‌های امروز است، نمی‌کند اما به نحوی فی الجمله یک ناخودآگاه و عالم مخفی‌تر از سرّ را بیان می‌کرد.

مفهوم مرء

ما علاوه بر نکات قبلی که راجع به کلمه‌ی مرء و قلب گفتیم دو جمله‌ی دیگر هم راجع به این دو بحثی که در مقدمات داشتیم عرض بکنیم: یکی این که مرء هم می‌تواند، همین معنای اطلاقی را داشته باشد که شامل مؤمن و کافر و همه‌ی این‌ها می‌شود، و هم می‌شود به معنای مؤمن یا کافر باشد یعنی انسان خاصی باشد. این دو احتمال در مرء وجود دارد و البته ظاهرش هم خیلی واضح است که در این جا مقصود از مرء انسان خاصی نیست و «بین المرء و قلبه» اطلاق دارد یعنی انسان به ما هو انسان.

یک نکته هم در مرء است که باید به آن توجه داشت که اطلاقش اقتضاء می‌کند که یعنی طبیعت انسان نه تیپ‌های خاص و مقید به قیود خاص.

مرء و جان آدمی

نکته‌ی دیگر هم این است که می‌شود گفت مقصود از مرء در این جا، وقتی سخن از انسان که می‌گوییم یعنی مجموعه‌ی روح و بدن.

می‌توان گفت که در این جا مقصود همان جان آدمی است، چون آن اساس کار است و بدن در این جا یک جنبه‌ی تنفلی و عارضی دارد و مقصود به ذات همان جان و روح انسان است.

این دو بحث در مرء است که در بحث اول سؤال این است که مرء مطلق است یا مرء خاصی است یعنی مؤمن است یا کافر است؟ در بعضی از این دوازده قول مرء به صورت مؤمن یا کافر شده بود. این یک بحث است که ظاهر اطلاقی آن این است که مرء یعنی انسان به ما هو انسان.

در بحث دوم هم که مرء، مقصود کلیت انسان است یعنی به «ما لَهُ مِنَ الْبَدَنِ وَالرُّوحِ»، یا این که همان است که انسانیت انسان به آن است که همان جان او باشد؟

این جا هم به نظر می‌آید که منظور از مرء کلیت انسان است که همه‌ی اجزا و ابعاد و قوا و نفس و بدن و همه‌ی این‌ها را شامل می‌شود. این دو احتمال در مرء است که در هر دو ظهورات و اصول لفظی تعیین تکلیف می‌کند و مشکلی نیست.

(«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا» خطاب به مؤمن است ولی این که

شما چه امری را بدانید، آن را تعیین نمی‌کند)

بدانید که خدا بین مرء و قلبش فاصله می‌اندازد، اما این که بگوییم، به خاطر این که خطاب به مؤمن است پس مقصود از مرء هم مؤمن است، قرینیتی بر این ندارد.

یعنی در واقع می‌گوید متوجه این باشید که این قانون بر انسان حاکم است، که خدا «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، چنین قرینیتی که بیاید و مقید آن باشد، در آن حد نیست و به نظر نمی‌آید.

احتمالات در مفهوم قلب

در قلب هم دو سه احتمال وجود دارد :

۱. یک احتمال این است که مقصود از قلب در این جا همان جان آدمی باشد و همان نفس باشد. به ما لهُ مِنَ الْقُوَى، قوای فکری و تمایلی و اراده و قوه‌ی عامله و مجموعه‌ی قوایی که در نفس وجود دارد، این یک معنا است که در واقع در این جا مقصود از قلب جان آدمی است.

۲. یک احتمال هم این است که مقصود از قلب در این جا قوای خاصه‌ای از جان آدمی باشد نه همه‌ی قوا، که در قرآن هم بیشتر قوایی که قلب در آن به کار می‌رود، قوه‌ی عاقله و قوه‌ی مایله و تمایلات و امیال انسان است و کار به قوه‌ی محرکه و اراده ... نباشد. چون در قرآن بیشتر یا «قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» است و یا آن احوال تمایلی که در نفس است به قلب در خیلی از جاها نسبت داده شده است، این هم یک احتمال است که در واقع جمیع القوی نباشد بلکه بخشی از قوای جان آدمی باشد و مشخصاً قدر متیقن آن این دو است نه همه‌ی قوا.

۳. احتمال سوم هم این است که مقصود از قلب خود نفس یا قوای ذاتی نفس نباشد، بلکه اعمال و کارکردهای قلب باشد، تجلیات و کارکردها و اعمال و احوال قلب باشد، مثل اطاعت، نسیان، تمنیات و چیزهایی که در چندین قول بود. «بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یعنی بین بروزهای قلب و تجلیات قلب و کارکردهای قلب، که این هم خود مبنای چند احتمال در این جا می‌شود.

بنابراین در قلب هم در حقیقت این سه احتمال وجود دارد. این که بخواهیم معنای سوم بگیریم، این یک نوع تجوز و قرینه‌ای می‌خواهد ولی بین معنای اول و دوم هر دو نوع کاربرد در قرآن است ولی در این جا تعیین نهایی آن واضح نیست.

دو رویکرد کلی آیه «یحول»

یک نکته‌ی دیگر در این جا این است که دو رویکرد کلی در این آیه وجود دارد که سرنوشت بحث را تعیین می‌کند:

رویکرد اول: یکسان بودن مرء و قلب

یک رویکرد این است که مرء و قلب در این جا یکی باشد، یعنی آیه به این شکل باشد که «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْإِنْسَانِ وَنَفْسِهِ» به این شکل که بگوییم مقصود از مرء همان جان آدمی است، چون او اصل قصه است و بدن و... در این جا مقصود نیست و قلب هم یعنی همان جان آدمی، یا حتی اگر مرء هم به معنای مطلقش است ولی در این جا تمرکزش و اراده‌ی جدی آن همان جان آدمی است. حال به شکل اراده‌ی استعمالی یا اراده‌ی جدی، مقصود از مرء در این جا یعنی حقیقت آدمی که روح او باشد. قلب را هم همان معنای اول بگیریم یعنی حقیقت آدمی، نفس به «مَا لَهُ مِنَ الْقُوَى»، اصل نفس. این یک نگاه است که در این نگاه ما یک قرینه‌ی عقلی پیدا می‌کنیم و بر اساس آن باید آیه را یک جوری معنا کنیم، چون آیه این طور می‌شود که «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»

قلب به معنای حقیقت نفس

بنابر این که بگوییم مرء مقصود همان حقیقت انسان است، قلب هم یعنی همان حقیقت نفس، حیلولة‌ی خداوند بین انسان و خود او، یعنی بین این کل و این کل، بین او و خودش، نه کل و جزء یا این جزء و آن جزء، ولی وقتی می‌گوید خدا حائل این و خود او است، «حیلولة الله بین شیءٍ و ذاته» می‌شود، چون اگر بخواهیم به معنای دقیق عقلی آن پایبند باشیم، «حیلولة الله بین شیءٍ و ذاته»، اگر بخواهیم این طور بگیریم، در آن صورت در باب خود این دو احتمال متصور است، در این رویکرد اول، که مرء و قلبه یعنی یک چیز است، این حیلولة اگر بخواهد در آن واحد باشد، این مستلزم ارتفاع تقيضين و اجتماع تقيضين می‌شود و اگر بخواهد از زمان‌های متفاوت باشد این یک احتمال دیگر است.

نظر علامه درباره حیلولة

بنابر این رویکرد که مرء و قلبه یعنی «الشیء الانسان و ذاته»، حیلولة بین این در این رویکرد دو احتمال فرعی دارد: یعنی حیلولة در زمان واحد که این اجتماع و ارتفاع تقیضین می شود و چون این معقول نیست، در این صورت این آیه کنایه ای از یک چیزی می شود و این همان است که مرحوم علامه تقریباً به همان سمت رفته است و بزرگان دیگری نیز به این سمت رفته اند و خیلی ها گفته اند این آیه با این که «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» و آن آیاتی از این قبیل که می گوید خدا أقرب به چیست؟ می گوید به آن نزدیک است و می گوید همان معنا را می رساند، برای این که این آیه نمی تواند معنای اولیه ذاتی خودش را بگوید و در آن صورت تعبیر کنایی می شود.

تحلیل کنایه ای حیلولة

البته در تفسیر تحلیل کنایه ها در معانی بیان تفاسیر مختلفی دارد که نمی خواهیم وارد شویم، ولی در هر حال مراد واقعی و جدی این جمله، چیز دیگری است. حال یا کاملاً مراد استعمالی اش هم این است یا این که مراد جدی اش آن است. به هر حال آن دو تفسیر در آن جا وجود دارد.

بنابر این احتمال به جای این که بگوید که خدا به دلیل این که علت این شیء است و علت أقرب به معلول است از ذات معلول، و احاطه ی قیومی و احاطه ی علت بر معلول را بخواهد در این جا اشاره کند، به جای این یک تعبیر ادیبانه ی قشنگی آورده است، «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» خدا بین من و خودم فاصله می شود که من و خودم را یکی بگیریم، کل و جزء و تفاوتی نگذاریم، زمان هم یکی باشد، خدا بین شخص و خود او فاصله می اندازد و حیلولة ایجاد می کند، نمی شود معنای تحت اللفظی آن را پذیرفت، بنابراین این معنای کنایی می شود از این که «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» و آیاتی از این قبیل که در قرآن داریم و این معنا در روایات آمده است و بحث های فلسفی هم این را اثبات می کند که احاطه ی علت بر معلول آن قدر قوی است که در واقع قرب او به او از قرب او به خودش بالاتر است.

این یعنی فقر وجودی، تمام وجودش به او متصل است و هیچ هویت مستقلی از خودش ندارد. حیلولة یعنی باید واسطه شود، «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» به معنای فاصله انداختن نیست.

ما بیان کردیم که مرء و قلبه هر دو یک چیز است و هیچ فرقی ندارد و چند جور در این جا می شود دوگانگی ایجاد کرد ولی اگر در این جا دوگانگی فرض نگیریم و بگوییم همان که مرء است، همان هم قلبش است و خود

مرحوم علامه در واقع باید به همین برسد، چون حداقل یکی از احتمالاتش این است که اگر ما مرء و قلب را هیچ جدایی نیاندازیم، این تعبیر کنایه می‌شود و این چیزی است که عده ای از مفسرین هم گفته‌اند.

حقیقی بودن یحول

من می‌گویم این «یحول» وجهی ندارد که ما حمل بر مجازش کنیم، «یحول» را باید حقیقت بگیریم، هیچ وجهی هم ندارد که مرء و قلب را یکی بگیریم، ما می‌گوییم که این دوگانگی بین آن وجود دارد اما آن دوگانگی به یکی از بیانات است که بعداً عرض می‌کنیم. اگر یگانگی در آن واحد تصویر شد در آن صورت باید این را کاملاً کنایه بگیرد.

«یحول» و نوعی معنای مجازی و کنایی در این بیاورید که عده ای از مفسرین هم همین را گفته‌اند. این یک رویکرد است که با این رویکرد ما باید به سمت معنای کنایی و مجازی برویم و اگر چاره ای هم نداشته باشیم، طبعاً باید همین را انتخاب کنیم، عده ای هم همین تعبیر را آورده‌اند، البته نه این که چنین تحلیلی را آورده باشند ولی دارند که این جمله کنایه‌ی از آن است، بسیاری از مفسرین دارند که این آیه در وزن همان «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» است.

یک احتمال قوی هم در فرمایش مرحوم علامه هم همین است و می‌گوید این همان مضمون «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» دارد.

به نظر می‌آید که ما در این جا خیلی الزامی به این قصه نداریم یعنی در وجوه بعد می‌بینیم که وجوه متفاوتی وجود دارد که این مرء و قلبه را یک حقیقی نمی‌کند بلکه یک رابطه‌ی کل و جزء یا روابطی از قبیل روابطی که وحدت کامل ندارد بین این‌ها وجود دارد، نه این که این‌ها عیناً یکی باشد و از این جهت است که اگر ما این رویکرد را کنار بگذاریم که مستلزم کنایی و مجازی شدن این جمله است، بسیاری از مفسرین که از ابتدا می‌گویند این جنبه‌ی کنایی دارد، کنار می‌رود.

یعنی آن‌ها می‌گویند که معنای «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» این است که «إِنَّ اللَّهَ قَرِيبٌ إِلَى الْمَرْءِ» یا «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ»، در حالی که این طور نیست که بگوییم این کنایه‌ی از این است و مجازاً این را می‌رساند بلکه باید معنای حقیقی‌اش را بگیریم.

رویکرد دوم: کلیت وجود انسان و قلب به معنای نفس

احتمال بعدی که شاید مقداری اظهر باشد و ضوابط هم با این بیشتر سازگار است این است که «بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» در واقع مرء که می‌گوییم یعنی کلیت وجود انسان؛ و قلب هم یعنی نفس آدمی به ما لها مِنَ الْقَوَى، آن وقت خداوند که حائل بین کل و جزء می‌شود، این به این معنا است که این روح را از او می‌گیرد، با توجه به این که هیچ کدام از این‌ها از بین رنده‌ی کلی نیستند، حیلولة به معنای حقیقی است، برای این که این کل، جزء را از آن جدا می‌کند، هر دو هم به نحوی در عالم محفوظ است.

در این جا خدا بین این جان و بدن و این کلیت و جان او فاصله انداخت، یعنی این جزء را از او جدا کرد، عین این است که بگوییم کسی بین این ماشین آمد و این چرخ را از آن جدا کرد، در این جا این معنا معنای حقیقی است، البته اگر یک طرف معدوم مطلق می‌شد و کلاً از بین می‌رفت، در آن صورت باید حیلولة را کمی تجوزی قائل شویم ولی چنین چیزی نیست، بنابراین حیلولة ی حقیقی است، «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» بین او و جان او حائل می‌شود. المرء یعنی کلیت، قلب هم یعنی نفس او، حیلولة ی بین این کل و نفس و جان او، این حیلولة اطلاق ندارد که همیشه باشد، این با مرگ محقق می‌شود والا الان نیست. اگر معنای اول بود، آن در همه‌ی احوال است مثل «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» در همه‌ی احوال این طور است، ولی به این معنا که بگیریم «بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» این یعنی در حقیقت بالموت. آن معنای اول با این معنای چهارم بین دوازده تا سازگار است و این معنا با معنای هشتم سازگار است.

احاطه قیومی خداوند متعال

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» می‌گوید «إِسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» همان وقتی که شما را دعوت می‌کند پاسخ دهید، بدانید که می‌میرید. «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی شما را از بین می‌برد و فاصله می‌اندازد و این فاصله جایی برای عمل برای شما باقی نمی‌گذارد و آن تعبیر زیبایی که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در خطبه‌های متعدد دارد که الان وقت عمل است و الان که می‌توانید انجام دهید، و آیه در واقع این را می‌گوید که «إِسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»، علت این که «إِذَا دَعَاكُمْ» هم آمده است این است یعنی همان وقتی که می‌گوید و هم زمان با آن استجابت کنید، بدانید که در زمانی که مشخص نیست «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی بالموت، یعنی «يُمِيتُكُمْ»، و بعد «وَأَنَّ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» هم بی تناسب نیست. هم با قبل و هم با بعدش

می‌توان تناسباتی ایجاد کرد، منتها این تناسب کمی بهتر از احتمال اول است، چون احتمال اول این که مقصود از آیه اقریبیت احاطه‌ی قیومی خدا بر انسان باشد، کمی با «إِسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» علیرغم این که مرحوم علامه خواستند کمی جورش کنند ولی این احتمال دوم سازگارتر است.

توجیه احتمال اول و دوم

احتمال اول را باید این طور توجیه کرد که «إِسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»، چرا باید استجابت کرد؟ برای این که خدا احاطه‌ی قیومی دارد، که مرحوم علامه به این شکل توجیه کرده است و سیاق را تنظیم کرده است و البته سیاق در بین آیات خیلی قوی نیست و محل بحث است، ولی در یک آیه مقداری بیشتر باید به سیاق پایبند بود. اما در احتمال دوم سیاق یک مقدار واضح‌تر می‌شود. این هم احتمال دوم است که بنابر این احتمال «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یعنی مرگ.

استدلالی است که به داعی تنبیه است، واقعاً استدلال است و تناسب هم دارد و استدلال هم می‌کند منتها انگیزه‌اش این است که آن مطلب را خوب جا بیاندازد و مخاطب را متوجه قصه کند و احیاناً ممکن است تنبیه به معنای کلی باشد و یا احیاناً در آن یک تحذیر و... هم باشد که بعید نیست، مخصوصاً اگر مرگ باشد در آن صورت تحذیری هم وجود دارد.

رویکرد سوم: قلب به معنای قوه عاقله

احتمال بعدی که در این جا متصور است این است که مقصود از قلب نه تمامی نفس باشد، «النَّفْسُ بِمَا لَهَا مِنَ الْقُوَى» باشد، بلکه مقصود آن قوه‌ی عاقله و احیاناً قوه‌ی مدرکه و قوای تمایلی و امثال این‌ها باشد، اگر این معنا باشد، «بَيْنَ الْمَرْءِ» یعنی کلیت وجود آدمی که نفس هم در آن است و قوای مشخصی از نفس، به این معنا که باشد، دیگر اختصاص مرگ پیدا نمی‌کند، در حیات هم پیدا می‌شود، «وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ» یس/۶۸ یا آیاتی از این قبیل که هم آیات و هم روایات دارد.

تجربه بشری درباره حیلولة

تجربه‌ی بشری هم آن را نشان می‌دهد که الان شما در حین سلامت و عقل و آگاهی هستید ولی «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، ممکن است خدا این عقل را و این فهم را و این توانایی را از شما بگیرد، در حالی که جان شما در جای خود محفوظ است اما این قوا را از شما سلب کند.

پس این هم معنای دیگری می‌شود که در حقیقت قوای شما را از شما می‌گیرد نه بحث مرگ، «إِسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» خدا بین شما و قلبتان حائل ایجاد می‌کند و قوای عقلانی و ادراکی شما را می‌گیرد و شما دیگر نمی‌توانید به این شکل که الان می‌توانید عمل کنید. این هم یک معنای دیگری است و معانی دیگری هم وجود دارد.